

## تحلیل ضمایر و معرفگی بر مبنای نگرش زبان شناسی شناختگرا

رضا حیدری زادی (کارشناس ارشد دانشگاه آزاد واحد علوم و تحقیقات تهران)

تاریخ پذیرش مقاله: بهمن ۱۳۸۸

تاریخ دریافت مقاله: مهر ۱۳۸۸

### چکیده

زبان‌شناسی شناختی رویکرد و نگرشی نوین به زبان است. پژوهش حاضر بر اساس آراء و نظریات موجود در زبان‌شناسی شناختگرا، مخصوصاً دستور شناختگرا، تدوین شده است. این پژوهش سعی دارد تا بر مبنای دیدگاه نظری شناختگرایی به بررسی چگونگی معرفگی و ارجاع‌دهی ضمایر در زبان فارسی بپردازد. داده‌ها و مطالب به روش کتابخانه‌ای جمع‌آوری شده‌اند. کتاب‌های داستان جلال آل‌احمد منابع مورد استفاده برای جمع‌آوری داده‌ها هستند. نتایج بدست آمده از این قرار است که معرفگی و مرجع‌گزینی ضمایر دو فرایند شناختی متفاوت هستند که دارای اساس تجربه‌ای واحدی هستند.

**واژه‌های کلیدی:** زبان‌شناسی شناختگرا، زاویه دید، منظر، ارجاع‌دهی، معرفگی.

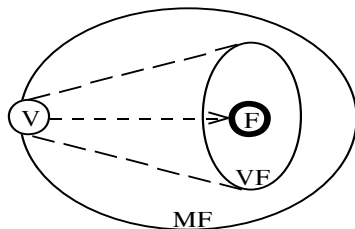
## ۱. مقدمه

امروزه مطالعات در زمینه زبانشناسی شناختی قوت گرفته است و این حوزه مورد مطالعات فراوان و متعددی قرار گرفته است، لذا در این فصل تا آنجا که به پژوهش حاضر مربوط باشد نظریات و مفاهیمی از زبانشناسی شناختی و دستور شناختی ارائه می‌شود. ایوانز (Evans: 2006) درباره تاریخچه زبانشناسی شناختی چنین می‌گوید که زبانشناسی شناختی مکتبی نوین از تفکر و کاربرد زبانی است. این مکتب به بررسی رابطه بین زبان، ذهن و تجربه فیزیکی - اجتماعی انسان می‌پردازد. اساساً در دهه ۱۹۷۰ در برابر رویکردهای ساختارگرایی به وجود آمد. بنیانگذاران اصلی این مکتب در آن دوره فیلمور (Fillmore)، لیکاف (Lakoff)، تامپسون (Thompson) و راش (Rosh) بودند. اگرچه زبانشناسی شناختی تا حدی منشأ در فلسفه دارد اما به شدت تحت تأثیر نظریه‌ها و یافته‌های علوم شناختی مخصوصاً روانشناسی شناختی بوده است. آنچه از اهمیت زیادی برخوردار است روانشناسی گشتالت (Gestalt) است که توسط لئونارد تالمی (Leonard Talmy) و رونالد لانگاکر (Ronald Langacker) به کار رفت. از نظر لانگاکر (۱۹۹۹، ص ۱۳) جنبشی که تحت عنوان زبانشناسی شناختی مطرح است به سنت نقش‌گرایی برمی‌گردد.

هریس (Harris, ۲۰۰۳) می‌گوید رویکرد زبانشناسی شناختی در اواخر دهه هشتاد به وجود آمد و سرآغاز کارهای بسیاری درباره رابطه زبان و شناخت شده است. یکی از منابع جنبش زبانشناسی شناختی سنت دیرینه زبانشناسی نقش‌گرا می‌باشد. این گفته‌ها نشان می‌دهد که رویکردهای نقش‌گرایی و شناخت‌گرایی دو دست در یک بدن هستند. طبق گفته لانگاکر (۲۰۰۶، ص ۲۹) دستور شناختی کاملاً مجزا از هر نسخه نظریه زایشی است. لانگاکر (۱۹۸۶، ص ۱) می‌گوید که من در سال ۱۹۷۶ یک نظریه زبانی ارائه دادم که به صورت ریشه‌ای از فرضیات مطرح در دیگر دیدگاه‌های مسلط کنونی مجزا است. این مدل که به دستور شناختی (Cognitive Grammar) یا به نام مستعار «دستور هندسه» (Space Grammar) معروف است، بدون اشاره به فرایندهای شناختی کارآمد و قابل توصیف نیست. مطالب فوق مبنی بر این نکته هستند که زبانشناسی شناختی و دستور شناختی رویکردی نوین برای بررسی زبان هستند.

زبان‌شناسی شناختی با تمرکز بر عملکرد شناخت انسان و نحوه تفهیم ساختارهای هندسی جهان بیرون به بررسی زبان می‌پردازد. این رویکرد با ماهیت ملموس و خارجی زبان سازگاری دارد. در ادامه لازم است تا جایی که به این پژوهش مربوط باشد تعدادی از اصطلاحات موجود در این نگرش معرفی شود.

از دیدگاه لانگاکر (۱۹۹۵، صص ۱۵۵-۱۵۳)، تجربه هر نظاره‌گر با موهبتی زیستی و تاریخ تکاملی آن فعال می‌شود و شکل می‌گیرد و محدود می‌شود. بعضی ساخت‌ها که برای مشاهده بصری بکار می‌رود، در شکل زیر بیان شده‌اند.



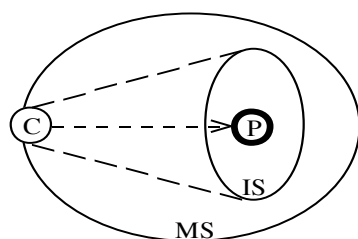
- V = viewer (subject of perception)
- MF = maximal field of view
- VF = viewing frame (onstage region)
- F = focus of attention (object of perception)
- > = perceptual relationship

### شکل ۱-۱

اولین آنها نظاره‌گر (viewer) است که انجام‌دهنده مشاهده است. در یک لحظه خاص، چهره نظاره‌گر در جهت خاصی حوزه بیشینه دید (Maximal field of view) را تعیین می‌کند. این حوزه کلی شامل حواشی (Periphery) هم می‌شود. جایی که نظاره‌گر ایستاده است، مرکز حوزه دید (Center) می‌باشد. لانگاکر استعاره ناحیه روی صحنه (Onstage region) را برای اشاره به مرکز حوزه دید بکار می‌برد و او چارچوب دید (Viewing frame) را به این خاطر بکار می‌برد که در این چارچوب می‌توان دید را متمرکز کرد. با خیره کردن نگاه خود بر هدف خاصی در این چارچوب، تمرکز توجه (Focus) به وجود می‌آید و می‌توان آن را جسم مورد مشاهده توصیف کرد. محور فلش‌دار رابطه مفهومی بین نظاره‌گر و نقطه مورد تمرکز را نشان می‌دهد.

لانگاگر همین نمونه‌های فوق را برای تبیین تفهیم (Conception) که سطحی انتزاعی‌تر از مشاهده (Perception) است، به کار می‌برد. او می‌گوید که مفاهیم ذکر شده در بالا نوع اعلائی هستند که تفهیم بر ساختار آنها پایه‌ریزی می‌شود و بر وزن همان مفاهیم سطح انتزاعی‌تر تفهیم را به صورت زیر توصیف می‌کند.

تفهیم‌گر (Conceptualizer) منطبق بر نظاره‌گر است، به عبارتی انجام دهنده تفهیم است. حوزه معنایی بیشینه (Maximal scope) را منطبق با حوزه بیشینه دید می‌داند و آن را شامل تمام محتوای یک مفهوم‌سازی می‌داند، نه فقط مرکز آن. لانگاگر اصطلاح حوزه معنایی بلافاصله (Immediate scope) را در قیاس با ناحیه روی صحنه بکار می‌برد. لانگاگر تمرکز توجه، یعنی جسم مورد تفهیم را نمایه می‌نامد و محور فلش‌دار را برای نشان دادن روابط تعبیر معنی و انطباق بکار می‌برد. (همان، ص ۱۵۵)



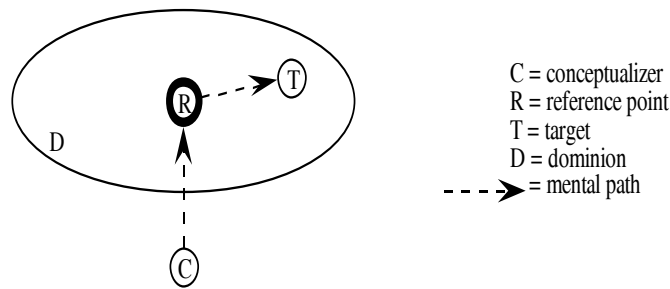
- C = conceptualizer (subject of conception)  
 MS = maximal scope  
 IS = immediate scope  
 P = profile (object of conception)  
 - - > = construal relationship

شکل ۱-۲

به اعتقاد لانگاگر اصطلاح منظر مشتمل بر چند بُعد از ابعاد انطباق است. در نظاره واقعی همیشه یک نقطه توفیق (Vantage point) وجود دارد و عبارتست از نقطه‌ای که در آن نظاره‌گر واقع است و از آن نقطه صحنه‌ای را نظاره می‌کند. نقطه ارجاع (Reference point)، موجودیتی نمایان است که برای مکان‌یابی موجودیت دیگری بکار می‌رود. ما می‌توانیم یک صحنه را با چرخاندن سر یا حرکت چشم‌هایمان ضبط کنیم. (همان، ص ۱۵۶)

از نظر لانگاکر، نقش نظاره گر در روابط مشاهداتی، انتزاعی (Subjective) است و نقش جسم تمرکز یافته، عینی و قابل مشاهده (Objective) است. او مدعی بر این است که تفهیم گر بصورت انتزاعی و نمایه به صورت عینی تعبیر می شود. (همان، ص ۱۵۹)

ما این توانایی را داریم که یک موجودیت را به عنوان نقطه ارجاع برای مکان یابی موجودیت دیگر به کار می بریم. قابلیت دوم ما، ضبط صحنه است که توسط آن یک مسیر ذهنی را در بعضی ساختارها، یا بصری یا مفهومی ردیابی می کنیم. عملکرد نقطه ارجاع می تواند به صورت یک زنجیره (Chain) باشد، یعنی موجودیتی که از طریق یک نقطه ارجاع در دسترس باشد نقش نقطه ارجاع برای موجودیت دیگری داشته باشد. از این رو حرکت از یک نقطه ارجاع به دیگری در امتداد چنین زنجیره ای یک نوع ضبط ذهنی (Mental scanning) به وجود می آورد.



شکل ۱-۳

تفهیم گر C در تعامل ذهنی با نقطه ارجاع R است و در این نقطه هدف T در دسترس است، اما هنوز برای تمرکز یافتن مجزا نشده است. وقتی تمرکز تفهیم گر از نقطه ارجاع به هدف منتقل می شود، آنگاه رابطه نقطه ارجاع با آن بالفعل می شود، در این مرحله هدف برجسته می شود و نقطه ارجاع در داخل پس زمینه محو می شود. (همان، صص ۱۷۷ و ۱۷۸)

نقش دو گانه یک موجودیت به عنوان هدف در یک رابطه و نقطه ارجاع در رابطه ای دیگر  $(T_i/R_{i+1})$  زنجیره هایی ارجاعی را به وجود می آورد که دارای طولی بی انتها هستند.

چون تفهیم گر نقطه‌ای است که زنجیره با آن آغاز می‌شود پس نقطه ارجاع بی‌نشان است. (منبع فوق: ۱۷۹)

هر ترتیب از عناصر یک ساختار پیچیده که از نظر شناختی طبیعی است را می‌توان یک مسیر طبیعی نامید. منشأ این مسیر یک نقطه آغاز (Starting point) است. برای هر ساختار پیچیده، تعدادی مسیر طبیعی وجود دارد که ممکن است در ارتباط با ابعاد مختلف سازماندهی زبانی مجزا شوند. برای مثال در بندهای زمان‌دار، مسیرهای طبیعی زیر از اهمیت نقشی و ساختاری برخوردارند: الف) ترتیب کلمه (Word order) ب) سلسله همدلی پ) انتقال انرژی در امتداد یک زنجیره کنشی ت) چیدمان سازه‌های یک بند بر حسب برجستگی تمرکز یافته (تقابل سیار-نقطه‌راهنما). نقطه آغاز متناظر با هر کدام از این مسیرها به این صورت است: الف) اولین کلمه ب) متکلم (Speaker) پ) عامل ت) سیار. تمایل بیشتر بر این است که این مسیرها هم‌ردیف باشند و نقطه آغاز آنها بر هم منطبق باشد و نقطه آغاز هر مسیر را می‌توان منطبق با اولین نقطه ارجاع یا خود تفهیم گر دانست. (همان، صص ۱۸۲ و ۱۸۳)

لانگا کر (a، ۱۹۹۳، ص ۴) می‌گوید پدیده نقطه ارجاع تا آن حدی در تجارب لحظه به لحظه ما پایه‌ای و موجود می‌باشد که ما بیشتر آن را به دست فراموشی می‌سپاریم. به اعتقاد او، هدف (Target) نقش سیار دارد و نقطه ارجاع موقعیت نقطه راهنما دارد. اگر چه نقش ارجاع در تجربه ذهنی ما مؤثر و اساسی است. اما نباید از این که در سطوح چندگانه سازماندهی دستوری و مفهومی و حتی در هر عبارت زبانی یافت می‌شود در تعجب باشیم. سازماندهی نقطه ارجاع یک قابلیت شناختی پایه‌ای را نشان می‌دهد که ممکن است در واقع پدیده‌ای زبانی وجود نداشته باشد که به طریقی آن را دربرنگیرد. (همان، صص ۱۹۸ و ۲۶)

لانگا کر (b، ۱۹۹۳، ص ۴۴۸) بعضی ابعاد انطباق را جهانی می‌داند و آنها را به صورت زیر فهرست می‌کند: تشخیص‌پذیری (Specificity)، حوزه معنایی، برجستگی، پس‌زمینه، منظر. طبق تعریف او، تشخیص‌پذیری میزان دقت و تفصیلی است که برای بیان یا توصیف یک موقعیت بکار رفته است.

به گفته گرومن و کلمیر (Graumann & Kallmeyer، ۲۰۰۲)، در زبان روزمره اصطلاحات منظری خیلی معمولند. کلماتی مانند منظر، زاویه دید، جنبه (Aspect) غالباً به کار می‌روند و به سادگی ادراک می‌شوند. ما با بکار بردن (منظر) و (زاویه دید) به جایگاهی اشاره می‌کنیم که از آن یک شخص یا گروهی چیزی را می‌نگرد و دیدگاهش را به ارتباط می‌گذارد. در حالت کانونی مشاهده بصری، زاویه دید مکانی است که نظاره‌گر از آن به دنیای خود نگاه می‌کند. اگرچه منظربرداری و منظرگذاری در افراد دیگر فرایندهایی ذهنی هستند و جایگاهی که از آن نظاره می‌کنیم لزوماً یک مکان فیزیکی نیست، اما تمامی اصطلاحات مربوط به منظر (منظر، زاویه دید، جنبه، افق) در اصل و اساس به تجربه بصرایی وابسته‌اند.

لانگاکر (۱۹۸۷) زاویه دید را شامل دو مفهوم خاص می‌داند. یکی نقطه نظر (Viewpoint) و دیگری جهت‌یابی است. نقطه نظر جایگاهی است که از آن صحنه‌ای نظاره می‌شود. هرگاه در عرض خانه‌ای راه می‌رویم و به آن نگاه می‌کنیم به تدریج نقطه نظر ما نسبت به خانه تغییر می‌کند. حتی از یک نقطه نظر جهت‌های متفاوت برای مشاهده صحنه امکان‌پذیر است. مثلاً من یک خانه را بر حسب اینکه ایستاده باشم یا خوابیده متفاوت می‌بینم. از این رو جهت‌یابی به محورهای حوزه دید مربوط می‌شود.

## ۲. تحلیل

### ۲-۱. ضمائر و مرجع‌گزینی

یقیناً ضمائر دارای نقش مهمی در تحلیل و پردازش محیط یا بافت‌هایی هستند که زمینه مفهوم‌سازی را فراهم می‌آورند. ضمائر این انعطاف را دارند که از طریق آن بتوان به موجودیت‌هایی که زمینه گفتگو را به وجود می‌آورند ارجاع و اشاره کرد. زبان فارسی به صورت گسترده و متنوع ضمائر را بکار برده است.

احمدی گیوی و انوری (۱۳۸۴، ص ۱۳۶) باور بر این دارند که ضمائر واژه‌هایی هستند که به جای اسم می‌نشینند و نقش‌های مختلف آن را می‌پذیرند. به اسمی که ضمیر به جای آن آمده است مرجع آن ضمیر گویند. با اینکه همه ضمیرها از جهت جانشینی اسم و جهاتی دیگر با هم مشترکند، ولی از هر جهت یکسان نیستند؛ از این رو از دیدگاه‌های گوناگون

تقسیمات گوناگونی دارند؛ اقسام ضمایر عبارتند از: شخصی، مشترک، اشاره، پرسشی، تعجبی، مبهم. در این پژوهش ضمایر شخصی و مشترک و اشاره مورد بررسی قرار می‌گیرد.

(۱) من منتظر ماندم ماشین نفشش ببرد، و از زیر ساختمان ما رد شود. (س.ت: ۹۷)

(۲) خواستم توی اتاق بروم و خودم را توی رختخوابم قایم کنم. (س.ت: ۹۹)

(۳) تو به من کمک می‌کنی. (ن و ق: ۳۳)

(۴) ممکن است بعد که کار به خیر و خوشی تمام شد خبرش کنیم. آن وقت ازت متشکر هم می‌شود. (ن و ق: ۳۳)

(۵) البته اینها را من فقط نوشته‌ام و تو هم به زبان بگو. (ن و ق: ۳۶)

سازه‌های (من)، (ش)، (ما)، (تو)، (ت)، (م) در جملات فوق ضمیر شخصی هستند. (من) و (م) ضمیر اول شخص هستند اما اولی منفصل است در حالی که دومی متصل است و به واژه قبل از خود می‌چسبد. اگر ضمایر منفصل با ضمایر شبیه خود از نوع متصل دارای یک نقش و معنای واحد باشد سبب حشو در زبان می‌شود. به عبارتی دیگر، ضمایر متصل و منفصل از جنبه خاصی با هم متفاوتند و زبان فارسی این تفاوت را به صورت متصل و منفصل نمادینه می‌کند. اکنون توضیح داده می‌شود که چه چیزی سبب تفاوت عملکرد این ضمایر از همدیگر است.

یکی از مشخصه‌های ضمایر متصل این است که از نظر آوایی به کلمه مجاور خود می‌چسبد و از نظر آوایی یک واحد مستقل نیستند، در حالیکه ضمایر منفصل از نظر آوایی مستقل از تمام کلمات سازنده جمله می‌باشد. اگر این سازه‌ها را بخواهیم بر اساس گشتالت آنها مورد تفهیم قرار دهیم، ضمایر شخصی منفصل دارای گشتالت برجسته‌تری نسبت به ضمایر متصل هستند زیرا واحدهای مجزا بیشتر از واحدهای متصل توجه ما را به خود جلب می‌کنند. بنابراین ضمایر شخصی منفصل دارای سطح برجستگی بیشتری نسبت به ضمایر متصل هستند.

(۶) خودش را اینطور معرفی کرد: بنده حسن نوری، بازرس شهربانی شاهی. (س.ت: ۷۷)

۱- حروف مختصره (س.ت)، (ن و ق)، (د.ب) به ترتیب خلاصه ای از حروف اول عنوان داستانهایی هستند که داده‌ها از آنها استخراج شده است.



(۷) یارو خیلی خیلی التماس کرد. اما ما که تقصیر نداشتیم. (س.ت: ۸۷)

(۸) یارو از روی ناچاری نگهداشت. (س.ت: ۸۷)

(۹) این دست خط جناب میزان الشریعه است. (ن و ق: ۹۶)

واژه‌ی (بنده) در جمله (۶) به تنهایی هیچ کس خاصی را نمایه نمی‌کند بلکه باید کسی موجود باشد تا واژه (بنده) بتواند به آن ارجاع داشته باشد، پس این کلمه نقطه ارجاعی برای نمایه کردن کسی است که متکلم یا نویسنده است. در جمله‌های (۷) و (۸)، کلمه (یارو) نقطه ارجاعی است برای نمایه کردن کسی که ممکن است از نظر اجتماعی دارای جایگاه خاصی باشد. چنین مواردی نشان می‌دهند که زبان فارسی امکانات متعددی را فراهم می‌کند تا از طریق آنها بتوان به سازه‌های متنوع در محیط اطراف ارجاع کرد.

(۱۰) کاغذ را برداشت و باز کرد و خواند، بعد آن را داد به دست میرزا اسداله. (ن و ق:

۹۶)

(۱۱) ممکن است بعد که کار به خیر و خوشی تمام شد خبرش کنیم. آن وقت ازت متشکر هم

می‌شود. (ن و ق: ۳۳)

(۱۲) ماشین کرج پر شده بود و داشت راه می‌افتاد که آمیزرضا خود را به آن بند کرد و بالا

رفت. (د.ب: ۵۶)

ضمیر (آن) در جملات (۱۰) الی (۱۲) برای ارجاع به موجودیت‌ها یا سازه‌هایی غیرجاندار بکار رفته است. در تمام موارد فوق مشاهده شد که عملکرد یکسان کلیه ضمائر این است که نقطه ارجاعی برای نمایه کردن واحدها و سازه‌هایی هستند. این سازه‌ها در حالت معمول برای نمایه شدن در دسترس نمی‌باشند و به صورت مستقیم نمی‌توان از آنها نمابرداری کرد. پس نظاره‌گر با انتخاب یک نقطه ارجاع خاص سازه‌ها و مشارکین یک صحنه را که به طور مستقیم در دسترس نیستند مورد نمابرداری قرار می‌دهد. زبان فارسی چنین فرایندی را به صورت ضمائر نمادینه می‌کند. یکی از عملکردهای مهم ضمائر، مرجع‌گزینی آنهاست. اخیراً این عملکرد به صورت خاص در چارچوب نظریه ساخت‌گرایی حاکمیت و مرجع‌گزینی مورد بررسی قرار گرفت اما در زبان فارسی مواردی وجود دارد که این اصول را رعایت

نمی‌کنند. در اینجا لازم است که توضیحی بر نحوه مرجع‌گزینی ضمائر در زبان فارسی ارائه می‌شود.

(۱۳) خواستم توی اتاقم بروم و خودم را توی رختخوابم قایم کنم. (س.ت: ۹۹)

(۱۴) زیره‌چی هنوز از پله‌های سر بازار بالا نرفته بود و خودش را به خیابان نرسانده بود.

(س.ت: ۱۰۱)

ضمیر (خود) در جمله (۱۲) یک ضمیر انعکاسی است و مرجع آن (آمی‌رضاً) می‌باشد. که در درون همان جمله است. در جمله‌های (۱۳) و (۱۴) به ترتیب (خودم) و (خودش) ضمائر انعکاسی هستند.

تا جایی که بررسی‌های زبانشناختی بر روی ضمائر انجام شده است، نشان می‌دهند که ضمائر انعکاسی دارای کمترین بُرد مرجع‌گزینی هستند و مرجع خود را در درون همان جمله‌ای پیدا می‌کنند که ظاهر می‌شوند. مرجع ضمائر انعکاسی در جملات (۱۳) و (۱۴) فاعل می‌باشد که محذوف است. این ضمائر از طریق شناسه فعلی که در زبان فارسی فاعل را تعیین می‌کند می‌توانند به نزدیک‌ترین مرجع خود دسترسی داشته باشند. برد مرجع‌یابی این ضمائر از جمله‌ای که در آن ظاهر می‌شوند فراتر نمی‌رود.

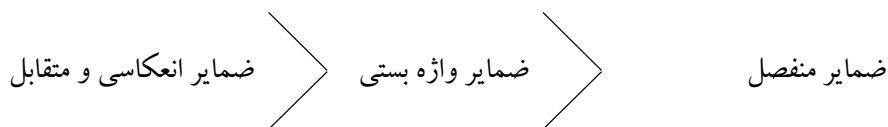
بر اساس نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی، ضمائر شخصی نباید در کمترین مقوله حاکمیت خود مقید باشند. به عبارتی دیگر، ضمائر شخصی نباید در جمله‌ای که در آن قرار دارند مرجع‌یابی کنند. به عنوان مثال، در جمله‌های (۱) الی (۵) ضمائر شخصی در جمله‌ای که واقع هستند، مرجع‌یابی نمی‌کنند. مواردی در زبان فارسی وجود دارد که این اصل را رعایت نمی‌کند. به عنوان مثال کاربرد ضمائر شخصی متصل، به صورتی است که گاهی مرجع خود را در درون جمله‌ای که واقع هستند انتخاب می‌کنند و گاهی مرجع‌یابی آنها از درون جمله‌ای که واقع هستند هم فراتر می‌رود، یعنی عملکردی شبیه و همانند ضمائر منفصل و ضمائر انعکاسی دارند.

(۱۵) من منتظر ماندم ماشین نفشش ببرد، و از زیر ساختمان‌ها رد شود. (س.ت: ۹۷)

(۱۶) پسر بزرگش مدرسه‌اش را عقب انداخته بود و همان‌طور روی پله‌ی دالان نشسته بود.

(س.ت: ۱۲۰)

در قسمتی از جمله (۱۵)، ضمیر (متصل - ش) در (ماشین نفشش ببرد) به (ماشین) ارجاع دارد. این ضمیر نقطه‌ی ارجاعی برای اشاره به سازه‌ای است که قبلاً مورد نامبرداری قرار گرفته است. دو تا ضمیر متصل (- ش) در جمله (۱۶) بکار رفته است. ضمیر (- ش) در عبارت (مدرسه‌اش) نقطه‌ی ارجاعی برای ارجاع به (پسر بزرگ) است که در همان جمله واقع است و همین ضمیر در عبارت (پسر بزرگش) به سازه‌ای در خارج جمله اشاره دارد. طوری که مشاهده می‌شود، عملکرد ضمائر شخصی متصل به صورتی است که می‌توانند هم به درون جمله و هم فراتر از آن ارجاع کنند. طوری که در صفحات قبل ذکر شد، ضمائر شخصی منفصل دارای سطح برجستگی بالاتری نسبت به ضمائر شخصی متصل هستند و برد ارجاع آنها از حد جمله‌ای که در آن واقعند فراتر می‌رود. همچنین ذکر شد که ضمائر انعکاسی دارای کمترین برد مرجع‌یابی هستند. بر این اساس، می‌توان بُرد ارجاع ضمائر را به صورت طیف زیر نشان داد:

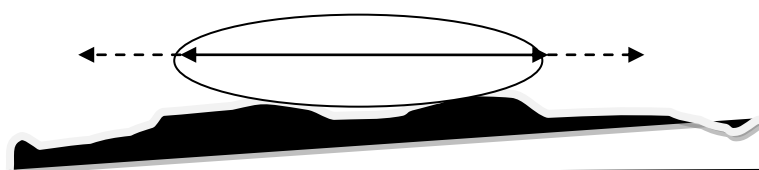
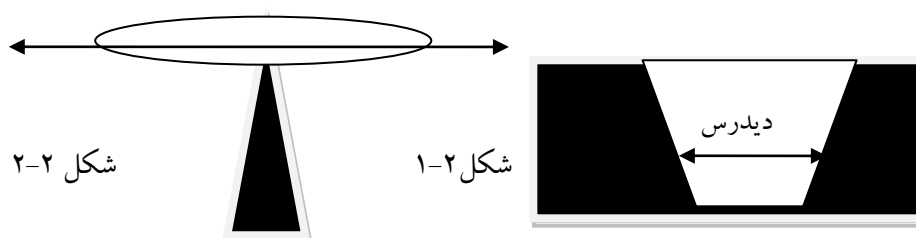


ابتدای این طیف ضمائری هستند که مرجع خود را در نزدیک‌ترین فاصله خود می‌یابند و سپس ضمائر واژه بستی یا متصل هستند که حوزه مرجع‌یابی آنها از ضمائر انعکاسی فراتر است. نهایتاً ضمائر منفصل هستند که دارای بیشینه برد ارجاع هستند.

### ۱-۲-۱. مرجع‌گزینی ضمائر به عنوان استعاره‌ای از وضعیت هندسی جهان بیرون

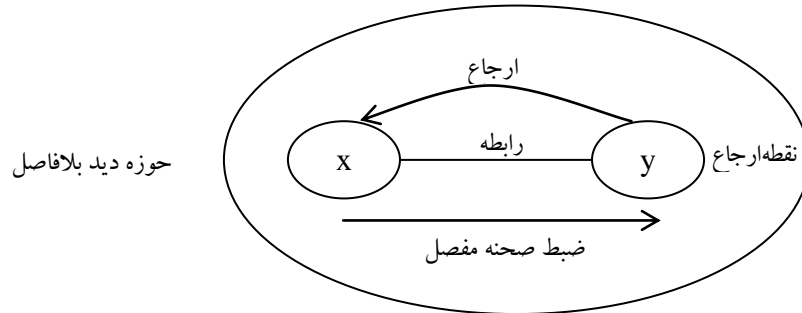
فرض اساسی و اصلی زبان‌شناسی شناختی و دستورشناختی این است که زبان از تجربیات ما از جهان بیرون شکل و ساختار می‌گیرد و این ساختارهای زبانی به صورت استعاری باز نمود گشتالت‌های موجود در جهان بیرون هستند. یکی از موجودیت‌های جهان بیرون که در همه جهان وجود دارد وضعیت نواحی جغرافیایی متفاوت است. جهانی که ما در آن زندگی می‌کنیم دارای کوه‌ها، دره‌ها، چاله‌ها و دشت‌های هموار است. اگر در درون یک دره یا چاله تنگ و باریک باشیم آنگاه دیدرس ما همان محیطی باشد که در آن واقع هستیم و دید ما از درون چاله یا تنگه‌ای که در آن هستیم فراتر نمی‌رود. در این موقعیت فقط به نزدیکترین نقاط اطرافمان دسترسی داریم.

پس فقط نقاط خیلی نزدیک کنار خودمان را می بینیم و دیدمان از آن نقاط فراتر نمی رود. اما اگر در یک ارتفاع بلند مثل نوک قله ای قرار داشته باشیم، در این موقعیت وقتی به اطراف خودمان نگاه می کنیم نقاطی در دیدرس ما قرار می گیرند که بسیار دورتر از ما هستند. اگر در سطح و موقعیتی جغرافیایی میانگین دو مورد فوق؛ یعنی دشت های هموار باشیم، ممکن است هم جایی که در آن واقع هستیم و هم فراتر از آن در دیدرس ما باشد. پیکانهای جهت دار در شکلهای زیر بیانگر برد دید نظاره گر است.

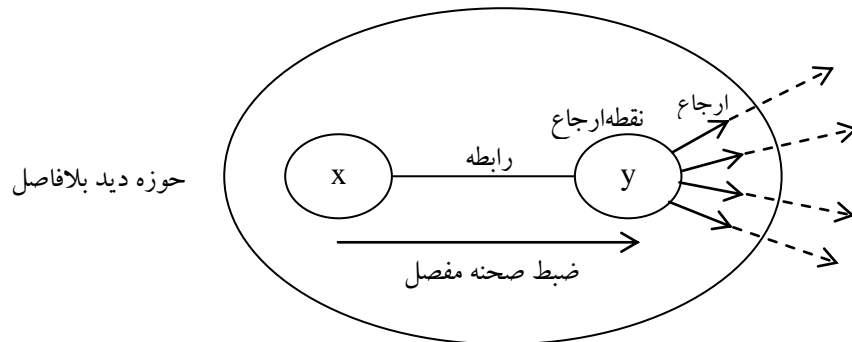


شکل ۳-۲

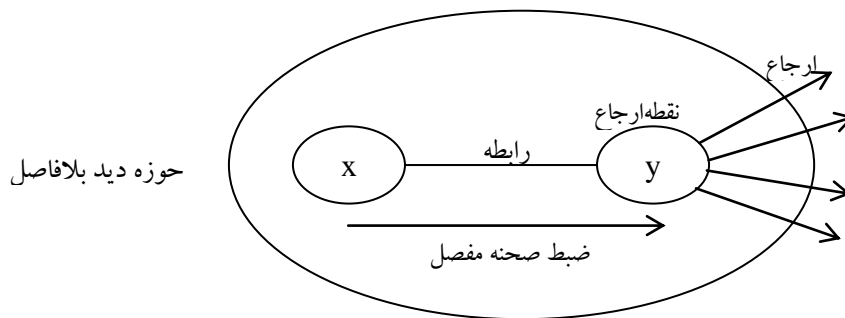
ما انسانها در تجربیاتمان از چنین پدیده هایی از جهان بیرون می توانیم از طریق زبان به پیرامونمان ارجاع کنیم. ضمائر منفصل استعاره از نوک قله، ضمائر واژه بستی (یا متصل) استعاره از دشت هموار و ضمائر انعکاسی و متقابل استعاره ای از داخل چاله یا دره هستند. به همین طریق ضمائر متفاوت بر حسب تجربه ما از جهان بیرون امکاناتی را فراهم می آورند که از طریق آن بتوانیم به اطرافمان اشاره کنیم. ضمائر واژه بستی دارای برد ارجاع دهی میانگین برد ضمائر منفصل و ضمائر انعکاسی هستند. بر اساس تجربه ما از گشتالتهای ذکر شده، در ذهنمان طرحواره هایی به وجود می آوریم که نحوه عملکرد ضمائر و مرجع گزینی آنها را نشان می دهند:



شکل ۲-۴- ضمایر انعکاسی و متقابل



شکل ۲-۵- ضمایر متصل و واژه بستی



شکل ۲-۶- ضمایر منفصل

در طرحواره‌های فوق، (X) یکی از سازه‌ها یا مشارکین رخداد یا رابطه است و (Y) نقطه ارجاعی است که از طریق آن می‌توان سازه دیگری را که مستقیماً در دسترس نیست نمایه کرد. در طرحواره ضمائر انعکاسی، اگر بخواهیم از رخداد مورد نظر نامبرداری کنیم ابتدا سازه X نمایه می‌شود اما نمایه کردن سازه دوم به صورت مستقیم امکان‌پذیر نیست، از این رو توسط یک نقطه ارجاع به صورت غیرمستقیم آن را نمایه می‌کنیم. برد ارجاع در این طرحواره از حوزه دید بلافاصله رخداد نامبرداری شده فراتر نمی‌رود. سازه Y در طرحواره‌های ضمائر واژه بستی و ضمائر منفصل همچنین یکی از سازه‌های دخیل در رابطه نامبرداری شده را به صورت غیرمستقیم نمایه می‌کند. در طرحواره‌های ضمائر منفصل، بُرد ارجاع بایستی فراتر از حوزه دید بلافاصله باشد. برد ارجاع ضمائر واژه بستی ممکن است درون حوزه دید و یا فراتر از آن باشد.

طوری که بررسی شد، زبان فارسی امکانات متعددی را برای ارجاع به پیرامون و محیط اطراف فراهم می‌آورد و این قابلیت حاصل تجربه ما از گشتالت‌هایی در جهان بیرون است. نقطه ارجاع دارای اهمیت زیادی در نحوه عملکرد ضمائر می‌باشد.

## ۲-۲. معرفگی

شاید معرفگی و ضمیر عملکردی شبیه به همدیگر داشته باشند، به این صورت که اینها هر دو امکاناتی برای ارجاع به محیط پیرامون مان فراهم می‌آورند، اما نحوه‌ی عملکرد آنها متفاوت از همدیگر است. از نظر ماهوتیان، معرفگی ویژگی اسمی است که هم از نظر گوینده و هم شنونده مشخص باشد.

(۱۷) رفیقم اسمش را گفت و ساکت ماند. (س.ت: ۷۷)

(۱۸) چشمم داشت گرم می‌شد. (س.ت: ۹۳)

(۱۹) هیچ کس این مردک را نمی‌شناخت. (د.ب: ۱۲۹)

سازه‌های (رفیقم) و (اسمش) در جمله (۱۷) و سازه (چشمم) در جمله (۱۸) معرفه هستند، زیرا گوینده یا نویسنده می‌تواند از طریق آنها مصداق مورد نظرش را به شنونده یا خواننده متن معرفی کند. سازه (این مردک) در جمله (۱۹) همچنین معرفه است. در تمامی موارد بالا یک

اسم با ضمیری همراه شده است. طوری که گفته شد، ضمیر نقطه ارجاعی برای اشاره به موجودیتی در زمینه گفتگو می‌باشد. پس ضمیر به عنوان یک نقطه ارجاع سبب می‌شود که بتوانیم سازه نمایه شده را شناسایی کنیم.

(۲۰) مگه این ژاندارم طوری شده؟ فرار کرده، کسی او را کشته، چه شده؟ (س.ت: ۸۰)

(۲۱) هیچ صدای دیگری از شهر بر نمی‌آید. (س.ت: ۹۹)

سازه (کسی) در جمله (۲۰) و (صدای دیگری) در جمله (۲۱)، هر کدام یک موجودیتی در زمینه گفتگو را نمایه می‌کنند اما اگر توجه شود، سازه‌ای که گوینده یا نویسنده نمایه می‌کند برای شنونده یا خواننده متن مشخص و شناس نیست. به عبارتی دیگر، سازه‌ای که توسط گوینده نمایه می‌شود، شنونده نمی‌تواند آن را در زمینه گفتگو تعیین کند و بشناسد. به همین دلیل این سازه‌ها نکره محسوب می‌شوند. ضمائر به دلیل فراهم آوردن یک نقطه ارجاع ممکن است سبب شوند که شنونده بتواند سازه نمایه شده در زمینه گفتگو را تعیین و شناسایی کند. (دیگر) در جمله (۲۱) یک ضمیر است و سازه‌ای غیر از سازه‌ای که شناس باشد را مورد ارجاع قرار می‌دهد پس این ضمیر مبهم است.

(۲۲) یک اسب پایش توی چاله جوی آب رفته بود و مردم دورش جمع شده بودند. خیلی اسرار کرد که بلندش کنم تا ببیند چه خبر است. بلندش کردم و اسب را که دستش خراش برداشته بود و ... دید. (س.ت: ۱۴)

سازه (یک اسب) در ابتدای جمله بالا نکره است زیرا خواننده متن وقتی آن را می‌خواند نمی‌تواند مصداق خاصی در زمینه گفتگو را برای این سازه شناسایی کند. در ادامه مثال (۲۲) دوباره این واژه به همراه (را) به صورت (اسب را) ذکر شده است. از دیدگاه دبیرمقدم (۱۳۸۴)، سازه همراه (را) مبتدای ثانویه است و همین‌طور مبتدا نقطه ارجاعی برای یکی از سازه‌های گزاره پیش‌انگاره است. جمله آغازین در این مثال این گزاره را پیش‌انگاره می‌کند که (یک اسب وجود دارد)، سپس عبارت (اسب را) که مبتدای ثانویه است نقطه ارجاعی است برای اشاره و شناسایی سازه‌ای که جزئی از پیش‌انگاره است. از این رو واژه (اسب) که جزئی از پیش‌انگاره است نکره می‌باشد و این سازه در ادامه مثال بالا توسط واژه (اسب را)

مورد ارجاع قرار گرفته است. مبتدا نقطه ارجاعی را فراهم می کند که از طریق آن یکی از سازه های موجود در پیش انگاره را شناسایی کنیم. پس مبتدا بودن سبب معرفگی می شود و سازه هایی که مبتدا هستند، معرفه هستند. همین سبب شده است در مثال (۲۲) ابتدا واژه (اسب) که یک سازه نکره و جزئی از پیش انگاره است در جمله اول به صورت نکره ظاهر شود اما در ادامه وقتی در جایگاه مبتدا ظاهر شود معرفه و شناس باشد. اکنون چگونگی عملکرد معرفگی و نکرگی مورد بررسی قرار می گیرد.

(۲۳) بازرس روی تنها صندلی اتاق که رفیقم به او نشان داده بود نشست. (س.ت: ۷۷)

(۲۴) یکی از آنها را می شناسم. (د.ب: ۱۳۴)

(۲۵) میرزا اسداله به هر صورت سروکارش با قلم بود. (ن و ق: ۱۹)

اسم خاص بارزترین نمونه معرفگی است. به عنوان مثال اسم (میرزا اسداله) در جمله (۲۵) شرایطی را فراهم می کند که بر حسب آن بتوان مستقیماً مصداق موردنظر را در زمینه گفتگو شناسایی کرد. در جمله (۲۳) عبارت (تنها صندلی اتاق که رفیقم به او نشان داده بود) صرفاً یک (صندلی) را در زمینه گفتگو نمایه می کند. بقیه سازه های این عبارت به تشخیص پذیری سازه نمایه شده کمک می کنند. در این عبارت هیچ ضمیری به کار نرفته است اما معرفه است. از دیدگاه صفوی (۱۳۸۴، صص ۹۴ و ۹۳)، معرفگی به ویژگی «شناخته بودن» یک واحد واژگانی در کاربرد زبان اطلاق می شود. معرفگی یک واحد واژگانی، نسبی و مدرج است. نسبی و مدرج بودن معرفگی در واقع به میزان تشخیص پذیری سازه نمایه شده وابسته است. مثلاً در جمله (۲۴) سطح تشخیص پذیری در درجه ای نیست که بتوان دقیقاً موقعیتی را ترسیم کرد که سازه نمایه شده یکی از آنها را شناسایی کرد. در جمله (۲۳)، (صندلی) سازه ای است که نمایه شده است و هر کدام از کلمات و عبارات وابسته آن به نوبه خود، سطح تشخیص پذیری آن را افزایش می دهند. اسم (میرزا اسداله) در جمله (۲۵) دارای سطح تشخیص پذیری بالایی است طوری که می توان مصداق آن را در زمینه گفتگو تعیین و شناسایی کرد. تشخیص پذیری یک پیوستار و طیف است که هر چه سطح آن افزایش یابد به ابتدای پیوستار نزدیکتر می شویم و همین طور به تناسب افزایش سطح تشخیص پذیری، معرفگی و شناسایی سازه های نمایه شده در



زمینه هم افزایش می‌یابد. بنابراین مدرج و نسبی بودن معرفگی با پیوستاری بودن تشخیص‌پذیری مرتبط است. با توجه به چنین مواردی معرفگی حاصل سطح تشخیص‌پذیری بالایی می‌باشد. طوری که مشاهده شد، معرفگی ممکن است به طریقی ایجاد شود که در آن هیچ‌گونه ضمیری به کار نرفته باشد. مثلاً عبارت (تنها صندلی اتاق که رفیقم به او نشان داده بود) در جمله (۲۳) معرفه است در حالی که این معرفگی به واسطه افزایش سطح تشخیص‌پذیری توسط کلماتی همچون (تنها) و (اتاق که رفیقم به او نشان داده بود) به وجود آمده است.

وقتی گوینده بخواهد جهت نگاه شنونده را با جهت نگاه خودش همسو کند موقعیتی به وجود می‌آید که در آن گوینده جهت نگاه شنونده خود را کنترل می‌کند و آن را به سویی هدایت کند که سازه نمایه شده را به شنونده معرفی کند و نشان دهد. به همین دلیل معرفگی از طریق کنترل جهت نگاه شنونده توسط گوینده حاصل می‌شود و اگر گوینده سازه‌ای را نمایه کند و جهت نگاه شنونده را کنترل نکند آنگاه نگرگی به وجود می‌آید. به عنوان مثال: (۲۶) از این مرد حس کرد که دیگر کینه‌ای در دل ندارد. (س.ت: ۱۲۹)

عبارت (این مرد) در این جمله معرفه است، زیرا ضمیر (این) به عنوان یک نقطه ارجاع سبب شده است که گوینده جهت نگاه شنونده را از طریق آن به سازه مورد نظرش هدایت و کنترل کند. در همین جمله، عبارت (کینه‌ای) به عنوان یکی از مشارکین صحنه توسط نویسنده متن نمایه شده است اما تشخیص‌پذیری آن به حدی نیست که جهت نگاه شنونده را تحت تأثیر قرار بدهد و آن را در جهت خاصی هدایت کند، به همین سبب نکره می‌باشد.

نهایتاً، هم‌سوئی جهت نگاه شنونده و گوینده یا نویسنده و خواننده متن تعیین‌کننده معرفگی است. هر چه سطح تشخیص‌پذیری بالاتر باشد درجه معرفگی هم بالاتر است. به عبارتی دیگر، گوینده با بالا بردن سطح تشخیص‌پذیری جهت نگاه مخاطب خود را تحت تأثیر قرار می‌دهد و آن را با جهت نگاه خودش هم‌سو می‌کند و در نهایت معرفگی حاصل می‌شود. در غیر این صورت جهت نگاه گوینده و مخاطب یکی نیست و ممکن است آنچه مورد نظر گوینده باشد با آنچه مورد نظر شنونده است متفاوت باشد و نگرگی به وجود می‌آید.

### ۳. نتایج

با توجه به مباحث و استدلال‌های فوق می‌توان نتیجه گرفت که طرحواره‌های ذهنی شکل گرفته از تجاربی که حاصل قوه بینایی ما هستند، اساس و پایه واحدی برای تفهیم پدیده‌های پیچیده‌تری مانند معرفگی و ارجاع‌دهی هستند. انسان با نگاهی متفاوت‌های جغرافیایی جهان بیرون بر قوه شناخت خود، دامنه‌های متفاوتی را برای ارجاع‌دهی متفاوت در ذهن خود به وجود می‌آورد که نمود زبانی آن به صورت ضمائر متفاوت است. از طرف دیگر، ما با الگوگیری از توانایی مان در هدایت جهت دید دیگران قادریم که تمرکز و تشخیص دیگران را هم به صورت ذهنی هدایت کنیم که به صورت معرفگی در زبان نمود می‌یابد. پس، معرفگی و مرجع‌گزینی ضمائر دو فرایند شناختی متفاوت هستند که دارای اساس تجربه‌ای واحدی هستند.

### منابع

- آل‌احمد، جلال، ۱۳۸۶، *دید و بازدید*، معیار اندیشه، تهران.
- \_\_\_\_\_، ۱۳۸۶، *سه‌تار*، معیار علم، تهران.
- \_\_\_\_\_، ۱۳۸۶، *نون و القلم*، معیار علم، تهران.
- احمدی گیوی، حسن و حسن انوری، ۱۳۸۴، *دستور زبان فارسی ۱*، انتشارات فاطمی، تهران، ویرایش دوم.
- دبیر مقدم، محمد، ۱۳۸۴، *پژوهش‌های زبانشناختی فارسی (مجموعه مقالات)*، مرکز نشر دانشگاهی، تهران
- صفوی، کورش، ۱۳۸۴، *فرهنگ توصیفی معنی‌شناسی*، فرهنگ معاصر، تهران.
- Evans, Vyvyan, Benjamin Bergen, Jorg zinken, 2006, "The cognitive linguistics Enterprise: An Overview", *cognitive linguistics reader*, by Equinox Company.
- Fauconnier, Gilles, 2003, "Cognitive Linguistics," In Lynn Nadel, editor-in-chief, *Encyclopedia of Cognitive Science*, Macmillan, London
- Graumann.F. Carl, Werner Kallmeyer, 2002, *Perspective and perspectivation in Discourse*, John Benjamins, Amsterdam.
- Harris L., Catherine, 2003, "Language and cognition", *Encyclopedia of cognitive science*, Macmillan, London.
- Langacker, w.Ronald. 1986. "An Introduction to cognitive grammar", *Cognitive science* 10, 1-40.
- \_\_\_\_\_, 1987, *Foundations of Cognitive Grammar*, Vol. I, Theoretical Prerequisites, Stanford University press.

- \_\_\_\_\_, 1993a, "Reference-point Construction", *Cognitive linguistics* 4, 1-38.
- \_\_\_\_\_, 1993b, "Universal of Construal". *Proceedings of the Annual meeting of the Berkeley Linguistics society* 19, 447-463.
- \_\_\_\_\_, 1995, "viewing in cognition and Grammar". Philip w. Davis (ed.), *Alternative linguistics: Descriptive and Theoretical modes*, John Benjamins. 153-212.
- \_\_\_\_\_, 1999, "assessing the cognitive linguistic enterprise", *Cognitive linguistics: Foundation, scope, and methodology*, Mouton de Gruyter.
- \_\_\_\_\_, 2006, "Cognitive grammar: Introduction to concept, image, symbol", Dirk Geeraerts (ed.), *cognitive linguistics: Basic Readings*, Mouton de Gruyter.